

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

شهر اسن - المان

مکر آشنا

در سینه دلم ، چه نابجا می سوزد
با دارو و ، درد و ، با شفا می سوزد
از جور و جفای هر کس و هر ناکس
از ریب و ریا و از دغا می سوزد
در مجمر پر ، ز اخگر سوزنده
اسپندِ محبت ، از وفا می سوزد
خارِ ستمی که نارغم ، پرورده
زهر سقمش ، روانِ ما می سوزد
دل ، شاد شد از شرافتِ بیگانه
افسوس ، ز مکرِ آشنا می سوزد
نشگفته گلِ امیدِ خاطر ، ما را
در فصل بهار ، از شتا می سوزد
در آتش کینه تیزی و بدجنسی
حاجی ، ز رقابتِ ملا می سوزد
شهرت طلبی ، ز دزدیِ اندیشه
استادِ توارد ، از شقا می سوزد
با تاپه کفر و مُرتد و بی دینی
پیهم ، به بهانه غنا می سوزد

زاهد به ستیژ خود نمایی حاضر
محراب اجابتِ دعا می سوزد
در محفلِ عقد و ختم و ماتم داری
خیرات به دستِ هر گدا می سوزد
با ختنه و مرده شویی و دلاکی
از تیغِ دو دم ، کفن جدا می سوزد
با چشمِ چران ، اصغری ، اکیر شد
لب را ، نمکیده ، اشتها می سوزد
ضعفِ بدن و ، قرابتِ جنسی ها
خاموش ، که پردهٔ حیا می سوزد
(شهبال) چو شمع و ما همه پروانه
احجاب تعصبِ قضا می سوزد
مردانه کمر ، به راهِ حق ، بر بسته
هرآنچه خلاف و ناروا می سوزد
آن بت شکن ، تفکر و اندیشه
اصنامِ تَوْهْم و ، خطا می سوزد
با طبعِ روان و ، عزمِ پولادینش
با صلح و محبت و صفا می سوزد
از طعنهٔ ناکسان ، ندارد بیمی
پاسخ ، به لباس مومیا می سوزد
روشنگرِ با تدبیر و ، بس ماهر
ریش و چین و پکول را می سوزد
از بهرِ تساویِ حقِّ انسانی
هم چادر و لنگی و عبا می سوزد
« نعمت » ز رفاقتش به خود بالیده
هر مانعی را ، ز پیشِ پا می سوزد

این پارچه شعر در یکی از محافل فرهنگی سروده شده